ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال دوم، شمارهٔ دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صص ۱۹-۳۶

تحلیل مقایسهٔ مضامین برجستهٔ شعر فرخی یزدی و عارف قزوینی

یدالله بهمنی مطلق*

علی پورطریفی**

چکیده

عارف قزوینی و فرخی یزدی دو تن از چهره‌های شعری دورهٔ مشروطه‌اند که زندگی‌شان با حوادث و رخدادهای عصر خویش پیوند خورده است. آن‌ها با سلاح شعرشان علیه بیدادگری‌ها و ظلم و ستم‌های روزگار به مبارزه برمی‌خیزند. از همان آغاز، طرف‌داری و حمایت خود را از نهضت مشروطه اعلام و در سروده‌هایشان منعکس می‌کنند. بعد از استقرار مشروطیت نیز، به مبارزهٔ خود با عوامل استبداد داخلی و استعمار خارجی ادامه می‌دهند و در این راه سختی‌ها و رنج‌های فراوانی متحمل می‌شوند، ولی دست از مبارزه برنمی‌دارند. سرانجام نیز یکی به‌دست دژخیمان در زندان کشته می‌شود و دیگری در تبعید و تنهایی و انزوا جان می‌سپارد.

وظیفهٔ خطیر اشعار فرخی و عارف بیداری تودهٔ مردم است. جهان‌بینی آن‌ها براساس حوادث و مقتضیات زمان شکل می‌گیرد. مضمون اغلب اشعارشان بر محور آزادی، وطن، دفاع از طبقهٔ رنجبر، مبارزه با جهل و خرافات، و انتقادهای اجتماعی می‌چرخد. مقایسهٔ اندیشه‌های سیاسی ـ اجتماعی آن‌ها نشان می‌دهد، که با وجود اختلافات بسیار، نقاط اشتراکشان نیز کم نیست. در این مقاله تلاش می‌شود نقاط اختلاف و اشتراک اندیشه‌های این دو شاعر برجستهٔ عصر مشروطه در موضوعاتی چون آزادی، وطن، انتقاد از عملکرد دستگاه‌های دولتی، عشق، و اسطوره با شواهد شعری آن‌ها نشان داده شود.

کلیدواژه‌ها: فرخی یزدی، عارف قزوینی، اندیشه.

---

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی y_bahmani43m@yahoo.com

** دانش‌آموختهٔ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی alipoortorefy@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۱٤، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۲

۱. مقدمه

فرخی یزدی (۱۲٦۷–۱۳۱۸ش) و عارف قزوینی (۱۲٦۰–۱۳۱۲ش) دو تن از شاعرانی‌اند که در دوران تاریخی بسیار حساسی زندگی می‌کردند. بخشی از دوران زندگی آن‌ها مصادف است با واگذاری امتیازات اقتصادی و سیاسی به بیگانگان، استقراض‌های سنگین از دولت‌های روسیه و انگلستان برای هزینهٔ مسافرت شاه و درباریان، بروز جنبش تنباکو، که نخستین شورش عمومی در برابر نظام محسوب می‌شد (یارشاطر، ۱۳۸۲: ۳۰)، هم‌چنین انتشار روزنامه‌های مختلف، که در بیدارگری ملت ایران بسیار مؤثر بودند، و درنهایت کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه به‌دست میرزارضا کرمانی که درواقع آغاز مرحلهٔ پایانی حکومت پادشاهان قاجاریه نیز بود (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹٦). بخش دیگری از زندگی فرخی و عارف، که از دوران زندگی سیاسی آن‌ها نیز محسوب می‌شود، مقارن است با بروز جنبش مشروطیت که با مبارزهٔ آزادی‌خواهان آغاز می‌شود و در ۱۲۸۵ش با پیروزی آنان به‌پایان می‌رسد.

بعد از مشروطه نیز به‌توپ‌بستن مجلس به فرمان محمدعلی‌شاه، بروز استبداد صغیر و برپایی مشروطهٔ دوم و هم‌چنین کودتای ۱۲۹۹ش، و درنهایت اعلام انقراض سلسلهٔ قاجار و بنیان‌گذاری سلطنت پهلوی در ۱۳۰٤ش قسمت دیگری از حوادث سیاسی و اجتماعی زندگانی این دو شاعر را دربر می‌گیرد.

هم‌زمان با این رویدادها در داخل، وقایعی در خارج از کشور نیز رخ داد که هرکدام از آن‌ها در اوضاع سیاسی و فرهنگی کشور ما تأثیرگذار بوده است؛ حوادثی مانند آغاز انقلاب مردم چین علیه رژیم سلطنتی، شکست روسیه از ژاپن در منچوری، آغاز جنگ جهانی اول، و بالاخره پیروزی انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷.

هرکدام از این حوادث و وقایع تاریخی و سیاسی به‌گونه‌ای در شکل‌گیری اندیشه و شخصیت فرخی و عارف نقش داشته‌اند. این تحولات و دگرگونی‌ها در داخل و خارج از کشور، در ادبیات و شعر این دوران تأثیر بسیار شگرفی گذاشته است و به شعر و ادبیات این دوران کاملاً رنگ سیاسی و اجتماعی بخشیده است؛ تاجایی‌که قبل از آن در ادبیات ایران سابقه نداشته است (حاکمی، ۱۳۷٤: ۱٦).

شاعران این دوران وظیفهٔ خطیر شعر زمان خود را، که بیداری تودهٔ مردم بوده است، کاملاً درک کرده بودند؛ به‌همین‌علت زبان سادهٔ مردم را برای برآوردن نیازهای اجتماعی و سیاسی انتخاب کردند و دیگر هنرنمایی و استفاده از الفاظ پرطمطراق برای آن‌ها اهمیت نداشت (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۷۵)؛ چراکه اگر قرار باشد شعر تجسم دستگاه سیاسی و اجتماعی

یک کشور باشد و زندگی مردم عامه را بیان کند، باید با زبان سادهٔ خودشان و در حد فهم آن‌ها صحبت کند (آژند، ۱۳۸۵: ۷۷).

علاوه‌بر تغییر در زبان، تغییراتی اساسی در درون‌مایه‌ها و محتوای شعر این دوران نیز رخ داد. جهان‌شناسی شاعران در دورهٔ مشروطه بر اساس حوادث و مقتضیات زمان شکل می‌گرفت و محتوا و مضمون شعرشان پابه‌پای حوادث و رخدادهای زمان پیش می‌رفت (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۹).

فرخی یزدی و عارف قزوینی در زمان تاریخی مشابهی زندگی می‌کردند. آن‌ها توانستند، با درک مقتضیات زمان و نیازهای جامعهٔ خود، مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی آن زمان را با صراحت و صداقت هرچه بیش‌تر در شعر خود منعکس کنند. عارف شاعری است انقلابی که، از همان آغاز جنبش آزادی‌خواهی در ایران، به مشروطه‌خواهان می‌پیوندد و در خدمت این نهضت درمی‌آید (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۱٤۸). او برای عشق به وطن و آزادی گرفتار جور زمانه می‌شود؛ محکوم می‌شود و در تبعید به‌سر می‌برد و سال‌های واپسین عمر خود را در تنهایی و تنگ‌دستی سپری می‌کند و سرانجام در ۱۳۱۲ش زندگی را وداع می‌گوید (سپانلو، ۱۳٦۹: ۱۰۳).

فرخی یزدی شاعری است که از همان آغاز نوجوانی، به‌علت اعتراض به سیاست‌های ضد مذهبی کارگزاران انگلیسی مدرسهٔ »مرسلین«، از مدرسه اخراج می‌شود (مسرت، ۱۳۸٤: ٤۹). بر اثر انتقاد از ظلم و ستم حاکم یزد، به زندان می‌افتد و دهانش دوخته می‌شود. سرانجام بعد از عمری مبارزه در راه آزادی و تحمل سختی‌ها و مشکلات طاقت‌فرسا، در غروب ۱۳۱۸ش در زندان، با تزریق آمپول هوا به‌دست دژخیمان، کشته می‌شود (سپانلو، ۱۳۷۵: ۱۸).

۲. مقایسهٔ برخی مضامین شعری فرخی و عارف

در این بخش، به بررسی برخی از مضامین شعری عارف قزوینی و فرخی یزدی بر اساس دیوان‌هایشان و مقایسهٔ بین این درون‌مایه‌ها می‌پردازیم. مهم‌ترین مضامین شعری عارف و فرخی عبارت‌اند از آزادی، وطن، عشق، انتقادهای اجتماعی، و مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری.

۱.۲ آزادی

سخن از آزادی در مفهوم غربی آن با ظهور مشروطیت آغاز می‌شود و قبل از آن، مفهوم آزادی به‌معنای اخیر به‌هیچ‌وجه وجود نداشت (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۵).

شعر مشروطه را ستایش‌گر آزادی دانسته‌اند. گرچه حدود مفاهیم این واژه در اندیشهٔ شاعران این دوران همانند نیست، به‌جز در اندک مواردی اختلاف، آزادی مترادف است با دموکراسی غربی قرن نوزدهم که به‌دنبال فعالیت‌های سیاسی فرانسه و انگلستان، به ایران عهد «خاقان» راه یافت و این فکر با انعکاس شیپور انقلاب فرانسه، وارد شرق ازجمله ایران شد (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲/ ۶۲۳).

فرخی در سراسر دیوانش واژهٔ آزادی را به‌کار برده و معانی گوناگون این واژه را بیان کرده است (در ۳۳ غزل به اشکال مختلف از آن استفاده کرده و در برخی موارد آن را ردیف قرار داده است). او آزادی را به‌معنای رهایی زحمت‌کشان جامعه از دست سرمایه‌داری می‌داند که این مفهوم را در افکار سوسیالیستی خود دنبال می‌کند:

تا که استبداد سر در پای آزادی نهد　　دست خود بر قبضهٔ شمشیر می‌باید گرفت
حق دهقان را اگر ملاک، مالک گشته است　　از کَفَش بی‌آفت تأخیر می‌باید گرفت

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۹۳)

فرخی از مفهوم سیاسی آزادی نیز کاملاً آگاه بوده است؛ چراکه هم از آزادی مردم سخن گفته است و هم از آزادی قلم و اندیشه:

تا قلم نگردد آزاد از قلم نمی‌کنم یاد　　گر قلم شود ز بیداد هم‌چو خامه هر دو دستم

(همان: ۱۶۷)

او حق حاکمیت ملت را حقی مسلم و درخور احترام می‌شناسد و سربلندی و آبادی مملکتی را در گرو آزادبودن ملتش می‌داند:

جز به آزادی ملت نبود آبادی　　آه اگر مملکتی ملت آزاد نداشت

(همان: ۱۰۰)

فرخی عاشق آزادی است و می‌داند برای یافتن این معشوق باید خود را به «صحرای جنون» زد و به‌خوبی می‌داند که بدون ایثار و فداکاری و شهادت‌طلبی این «شاهد» به‌دست نمی‌آید:

عاقل کام‌طلب شاهد آزادی نیست　　راه‌گم‌کردهٔ صحرای جنون می‌خواهد

(همان: ۱۴۰)

آزادی اگر می‌طلبی غرقه به خون باش　　کاین گلبن نوخاسته بی‌خار و خسی نیست

(همان: ۹۷)

عارف در پانزده شعر خود از واژهٔ آزادی استفاده کرده؛ در یازده غزل و چهار تصنیف. در شعر او، آزادی غالباً به مفهوم دموکراسی به‌کار رفته است. هرچند آزادی در اشعار او به‌روشنی تعریف و معانی آن به‌صراحت بیان نشده است، می‌توان بر اساس اشاره‌های کلی به این مفهوم، حدود آن را مشخص کرد. او آزادی را در مفهوم کلی آن ستایش می‌کند:

اگر قبالهٔ جنت پیش‌کش کنی ندهم　　یک نفس‌کشیدن را در هوای آزادی

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ٥٤)

فکری ای هم‌وطنان در ره آزادی خویش　　بنمایید که هرکس نکند مثل من است

(همان: ۵۰)

عارف در غزل «پیام آزادی»، ازبین‌بردن استبداد داخلی را مدیون «خاک پاک شهیدان راه آزادی» می‌داند:

ز خاک پاک شهیدان راه آزادی　　ببین که خون سیاوش چه‌سان به جوش آمد

(همان: ۳۷)

او آزادی را بیش‌تر در مقابل استبداد و ظلم پادشاهان قاجاری به‌کار می‌برد و آن را فرزند مشروع مشروطه می‌داند و هنگامی‌که این فرزند خلف به‌دست «برادران خطاکار» خود گرفتار گرگ می‌شود، در حسرت ازدست‌دادن آن، این‌گونه داد سخن می‌دهد:

بدان به یوسف آزادی آن‌چه کردندی　　برادران خطاکار بی‌پدر کردند

(همان: ۱۳۷)

یوسف مشروطه ز چه برکشیدیم　　آه که چون گرگ خود او را دریدیم

(همان: ٢٦٤)

بسامد واژهٔ آزادی در شعر فرخی بسیار بیش‌تر از عارف است؛ به‌همین‌علت فرخی را ستایش‌گر آزادی گفته‌اند.

تلقی فرخی از آزادی با تلقی عارف از این واژه تفاوت‌هایی دارد؛ فرخی دربارهٔ مفاهیم سیاسی مانند حق حاکمیت ملت و آزادی اندیشه و رهایی رنجبران از قید سرمایه‌داری آگاه‌تر از عارف است و در مواردی در مفهوم نزدیک به سوسیالیسم از آزادی سخن گفته است:

در مملکتی که جنگ اصنافی نیست　　آزادی آن منبسط و کافی نیست

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۲۲۰)

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود　　کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود

(همان: ۱۳۹)

۲.۲ وطن

وطن‌دوستی در اندیشهٔ دو شاعر ما به نحو چشم‌گیری خود را نشان می‌دهد. فرخی خرسند است که ملت نجیب ایران او را وطن‌پرست می‌داند:

ملت نجیب ایران خوانده با یقین و ایمان　　شاعر سخن‌شناسم، سائس وطن‌پرستم

(همان: ۱٦۷)

عارف نیز آن‌چنان عاشق وطن است که عشق‌های دیگر خود را تحت تأثیر این عشق قرار می‌دهد:

مرا ز عشق وطن دل به این خوش است که گر　　ز عشق هر که شوم کشته، زادهٔ وطن است

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۳۳۵)

گرچه هر دو شاعر در اشعار خود گرایشی ناسیونالیستی (وطن‌پرستی) دارند، تفاوت‌هایی نیز در نوع نگرش آن‌ها وجود دارد. عارف نگرشی کاملاً ایرانی به وطن دارد؛ در نظر او، ایران و گذشتهٔ پرافتخار آن ستودنی است. به‌نظر می‌رسد او نگرشی «شوونیستی» (وطن‌پرستی افراطی)، فارغ از هرگونه تعلق اسلامی و مذهبی آن، به وطن دارد. هنگامی‌که از خرابی اوضاع دربار و احوال آشفتهٔ ایران در دورهٔ قاجار سخن می‌گوید، نظری از روی دریغ و تأسف به گذشتهٔ ایران دارد. به‌زعم او، ایران پیش از اسلام شوکت و اقتداری داشته که موجب افتخار هر ایرانی است و اکنون باید حسرت آن را خورد:

بیار باده که از عید جم همین مانده است　　به یادگار چه خوش‌عهد و روزگاری بود

به اقتدار چه نازی که روزی ایران را　　مزیت و شرف و فخر و اعتباری بود

(همان: ٦۹)

فرخی نیز همیشه از گذشتهٔ ایران با افتخار یاد می‌کند و شخصیت‌های اسطوره‌ای گذشتهٔ ایران را به‌منزلهٔ نماد در اشعار وطنی خود به‌کار می‌گیرد. در شعر او ترکیبی از ایران و اسلام در حد اعتدال نشان داده شده است:

آخر ای بی‌شور مردم عرق ایرانی کجاست　　شد وطن از دست آیین مسلمانی کجاست

حشمت هرمز چه شد شاپور ساسانی کجاست　　سنجر سلجوق کـو منصـور سـامانی کجاسـت

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۸۷)

فرخی مربعی ترکیبی دارد که ایران ـ اسلام نام دارد و در آن‌جا فرهنگ دینـی و ملـی را کاملاً با هم‌دیگر تلفیق کرده:

ای وطـــن‌پـــرور ایرانـــی اســـلام‌پرســـت　　همتی ز آن‌که وطن رفت چو اسلام ز دست ...

نیست چون سلم اگر خائن و دشمن چون تور　　ایـــرج ایـــران زیشـــان ز چـــه آمـــد مقهـــور

(همان: ۱۹۱–۱۹۲)

درواقع می‌توان گفت هر دو شاعر از حس ناسیونالیسـتی ملـت بـه‌منزلـهٔ دژ پـولادینی دربرابر استعمار و دست‌نشانده‌های داخلی آن‌ها استفاده کرده‌اند.

در شعر این دوران، ستایش از وطن ستایشی مرثیه‌وار است. عارف در غم ازدسـت‌دادن فرزند گذشتهٔ پرافتخار ایران باستان در سوگ می‌نشیند و فرخی در سـوگ ازدسـت‌دادن دو فرزند، یعنی اسلام و ایران باستان:

من به اوضاع تو ای کشور بی‌صاحب جم　　نکنم گریه پس از گریه نخنـدم چـه کـنم

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۵۱)

ای وطـــن‌پـــرور ایرانـــی اســـلام‌پرســـت　　همتی ز آن‌که وطن رفت چو اسلام ز دست

بیرق ایران از خصـم جفـاجو شـده پسـت　　دل پیغمبـــر را ظلـــم ســـتم‌کـــاران خســـت

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۹۱)

وطن در شعر عارف نمود بیش‌تری یافته است. او درمجموع در ٤١ قطعه شعر خـود از وطن یاد کرده (در ٢٤ غزل، پنج مثنوی، یک قصیده، و یازده تصنیف)؛ درحالی کـه فرخـی در شانزده غزل از وطن یاد کرده است.

۳.۲ انتقاد از عملکرد دستگاه‌های دولتی

تیغ برندهٔ انتقاد عارف در درجهٔ اول متوجه سلسلهٔ قاجاریه است. او در همهٔ دیوانش، هرجا توانسته، این سلسله را مورد حملـه قـرار داده و آن‌هـا را یکـی از عوامـل مهـم بـدبختی و سیه‌روزی ایران شمرده است:

رحم ای خدای دادگر کـردی نکـردی　　ابقا به اعقاب قجـر کـردی نکـردی ...

در سایهٔ این شاخه هرگـز گـل نرویـد　　با تیشه قطع این شجر کـردی نکـردی

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۳۰۷)

عارف آن‌قدر از عملکرد پادشاهان قاجار ناخرسند است کـه تنهـا راه نجـات کشـور را برقراری نظام جمهوری به‌دست سردار سپه می‌داند. و در غزل «جمهوری» این نویـد را بـه مردم می‌دهد:

کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور　　به زیر سایهٔ آن زندگی مبـارک بـاد

پس از مصیبت قاجار، عیـد جمهـوری　　یقین بدان بود امروز بهتـرین اعیـاد

(همان: ۱۲۲)

درمجموع عارف در ٦۳ قطعـه شـعر خـود (٤۳ غـزل، نـه مثنـوی، یـک قصـیده، و ده تصنیف)، از رجال بزرگ سیاسی و دستگاه‌های دولتی انتقاد کرده که در بین آن‌ها احمدشاه، رضاشاه، سلسلهٔ قاجار، وثوق‌الدولـه، قـوام‌السـلطنه، وکـلای مجلـس، و وزرا تشـخص و برجستگی بیش‌تری دارند.

در *دیوان* فرخی، از ۱۸۸ غزل او، در ٦۸ غزل، از رجال و دستگاه‌های دولتی انتقاد شـده که نزدیک به یک‌سوم غزلیات او را شامل می‌شود. باوجود این، در *دیوان* فرخی، بـه‌شـدت عارف، از پادشاهان قاجار انتقاد نشده است. این انتقادها غالباً جنبهٔ کلی دارند و کم‌تر از اسم خاصی انتقاد شده است. در بین واژه‌های مورد انتقاد شاه، لیدر، وکیل، کابینه، مجلس، شیخ، زاهد، سرمایه‌دار، و استبداد به‌چشم می‌خورد. هم‌چنین از عمّال آن‌ها، مانند قـوام‌السـلطنه و وثوق‌الدوله، با لحنی تند مانند خائن و نظایر آن یاد می‌کند:

محو شد ایران ز اقدام قوام‌السـلطنه　　محو بادا در جهان نام قوام‌السـلطنه

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۲۰٤)

یا:

چون وثوق‌الدولهٔ خائن، قوام‌السلطنه　　بهر محو مرز ایران استقامت می‌کنـد

(همان: ۱۳٤)

فرخی، برخلاف عارف، فریب ظاهرسازی‌های سردار سپه را نمی‌خورد و حتی زمانی‌که مطبوعات مسبب اصلی نابسامانی‌های کشور را احمدشاه می‌خواند، بـا آگـاهی و هشـیاری می‌داند که سلسلهٔ قاجار رو به انقراض است. هم‌چنـین او مـی‌دانـد کـه مسـئول اصـلی و قدرت‌مدار واقعی کیست، لذا به اصل ماجرا می‌پردازد.

با سپرافکندگان مرده مـا را کـار نیسـت　　جنگ ما همواره با گردن‌کشان زنده است

(همان: ۹۵)

او در مقابل ظلم و ستم سردار سپه موضعی انقلابی و شجاعانه می‌گیرد و ضمن انتقاد از اهمال مردم جامعه، به مسبب اصلی جنایت‌های کشور می‌تازد:

بود اگر جامعه بیدار در این دار خراب　　جای سردار سپه جز بـه سـر دار نبـود

(همان: ۱٤٥)

هر دو شاعر از عملکرد دستگاه‌های دولتی انتقادهـای تنـد و گزنـده‌ای دارنـد؛ یکـی از اهداف تیر انتقاد دو شاعر مجلس و عملکرد آن اسـت. عـارف در چنـدین جـای دیـوانش «وکلا»ی مجلس را خائن و دزد می‌خوانـد کـه سرنوشـت ملـی مملکـت را فـدای منـافع شخصی خود کرده‌اند:

بر باد رفته باد هر آن مجلسی که هست　　خاکش وکیل خائن و دزد انتخاب کـن

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۸۳)

دزد در خانه و سرتاسر مجلس خـائن　　کار بی‌پـرده و ایـن پـرده تماشـا دارد

(همان: ۱۳۸)

فرخی نیز در سراسر *دیوان* خود از مجلس و نمایندگان آن انتقاد می‌کند. او بر آن اسـت که وکلای مجلس جز پرکردن کیسهٔ بیگانه هیچ کار سودمندی انجام نمی‌دهند:

روی کرسی وکالت، آن که زد حرف از کسالت　　اجرت خمیازه خواهد، حق بـی‌حـالی بگیـرد

از تهـی‌مغـزی نمایـد کیسـهٔ بیگانـه را پـر　　تا به کـف بهـر گـدایی کاسـهٔ خـالی بگیـرد

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱٤۰)

در جایی دیگر نیز مردم را سرزنش می‌کند که چرا حسن انتخاب ندارند و مجلس را از نماینده‌های بی‌کفایت پر کرده‌اند:

مجلس ما را هر آن که دید به دل گفت　　ملت جـم، حسـن انتخـاب نـدارد

(همان: ۱٤۷)

٤.۲ عشق

مضمون عشق را می‌توان در غزل‌های عاشقانهٔ عارف دید. در این غزل‌ها، معشـوق غالبـاً جنبـهٔ

فردی دارد، اما با تصویری نسبتاً کلی توصیف شده است. او این تصویر را با همان اصطلاحات کهن شعر فارسی مانند زلف و قد و قامت وصف می‌کند. معشوق شعر عارف زمینی و این‌جهانی است که عنوان غزل‌های عاشقانهٔ او نام و نشان معشوقش را معرفی می‌کند. مثلاً در غزل «شکنج طرهٔ» خود بیان می‌کند که این غزل را برای خانم تاج‌السلطنه سروده است:

شکنج طرهٔ زلفت شکن‌شکن شده است　　دلم شکنجه در آن زلف پرشکن شده است

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۳۲)

و نیز در وصف معشوقه‌ای دیگر، که خود بر آن است موشّح به اسم خانمی است، گفته:

خم دو طرهٔ طرار یار یک‌دله بین　　به پای دل ز خمش صدهزار سلسله بین

از آن کمند خم اندر خمش نخواهد رست　　دلم ز بی‌دلی این صبر و تاب و حوصله بین

(همان: ۲۲)

یا غزل‌های «هالهٔ زلف»، «اندیشهٔ وصل»، و «راز دل» که هرکدام برای معشوق زمینی سروده شده‌اند و خود عارف نام آن‌ها را در عنوان غزل آورده است.

عارف هرگاه از تجربهٔ شخصی و عمیق عاطفی حرف می‌زند صمیمیت فوق‌العاده‌ای در شعرش دیده می‌شود، ولی زمانی‌که می‌خواهد مسائل اجتماعی و «تجدد» را در غزلش بگنجاند، شعرش جنبهٔ تصنعی و ساختگی پیدا می‌کند. درواقع نوعی ناهماهنگی بین اجزا و تصویرهای شعری در غزل‌های عاشقانهٔ او به‌چشم می‌خورد:

ز بس به زلف تو دل بر سر دل افتاده　　چه کشمکش که میان من و دل افتاده

ز فرقه‌بازی احزاب دل در آن سر زلف　　گذار شانه بر آن طره مشکل افتاده

(همان: ٦٧)

چون عارف از معشوق زمینی دست برنمی‌دارد و ازطرفی مسائل سیاسی و اجتماعی را نیز می‌خواهد در غزلش بگنجاند، نوعی دوگانگی در غزلش ایجاد می‌شود؛ یعنی غزل سیاسی خود را با تعابیر عاشقانه‌ای مانند «پارتی زلف» و «کابینهٔ زلف» به‌کار می‌برد که هیچ مناسبتی با فضای سیاسی غزل ندارد:

پارتی زلف تو از بس که ز دل‌ها دارد　　روز و شب بی‌سببی عربده با ما دارد

کاش کابینهٔ زلفت شود از شانه پریش　　که پریشانی ما جمله مهیا دارد

(همان: ٤٣ – ٤٤)

البته مضمون عشق فقط به غزل‌های او محدود نمی‌شود؛ برخی تصنیف‌هایش نیز حامل این مضمون‌اند. تصنیفی که برای افتخارالسلطنه، دختر ناصرالدین شاه، سروده نیز حکایت از عشق زمینی و عینی شاعر دارد:

افتخـار همـه آفـاقی و منظـور منـی　　شمع جمع همه عشاق به هر انجمنی

(همان: ۲۵۹)

تصنیف‌هـایی هـم کـه بـرای دو دختـر دیگـر ناصـرالدین شـاه، یعنـی تـاج‌السـلطنه و قدرت‌السلطنه، سروده حاکی از همین مضمون است.

درمجموع، عارف، در ٤٤ قطعه شعر (۳۱ غزل و نه تصنیف)، به موضوع عشق پرداخته که اغلب آن‌ها رنگ شخصی و حسی دارند و نام معشوق به‌صـراحت بیـان شـده، ولـی از روزگار جوانی که فاصله می‌گیرد معشوق او نیز رنگ کلی غزل‌های سبک عراقی یا مفاهیم سیاسی روزگار خود را پیدا می‌کند.

فرخی یزدی، در ۳۳ غزل، بـه موضـوع عشـق پرداختـه اسـت. او غـزل را بـرای بیـان دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی خود برگزیده، ولی در آن‌ها کـم‌وبـیش ردپـایی از عشـق را می‌توان سراغ گرفت. معشوق در غزل فرخی نیز با تعابیر کهن فارسی به‌چشـم مـی‌خـورد، تعابیری که نمایندهٔ غزل غنایی محسوب می‌شوند، مانند زلف و شانه، شمع و پروانه:

دوش یـارم زد چـو بـر زلـف پریشـان شـانه را　　مو به مو بـگذاشت زیر بار دل‌ها شانه را ...

در عزای عشق خود چون شمع سوزد تا به حشر　　خـوب معشـوق وفـاداری بـود پروانـه را

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۷۹)

او وادی عشق را بسیار پرخطر می‌داند، در بیت‌های عاشقانهٔ فرخی بوی عشق زمینی را کم‌تر از اشعار عارف می‌توان حس کرد. معشوق فرخی همانا شـاهد آزادی اسـت. او همـهٔ هستی خود را در راه عشق به آزادی فدا کرده است:

شاهد زیبای آزادی خدایا پس کجاست　　مقدم او را به جانبازی اگر پذرفتـه‌ایـم

(همان: ١٦٤)

عمرها در طلب شاهد آزادی و عـدل　　سر قدم ساخته تا ملک فنا تاختـه‌ایـم

(همان: ۱۵۸)

دوگانگی‌ای که در مورد غزل‌ها و تصـنیف‌هـای عاشـقانهٔ عـارف بیـان شـد در مـورد

غزل‌های فرخی نیز صادق است. فرخی نیز فضای غـزل خـود را در برخـی مـوارد از ایـن دوگانگی مضمون و عاطفه رها نساخته و نوعی ناهماهنگی در فضای غزل بـه‌وجـود آورده است. احتمال می‌رود علت عمدهٔ این دوگانگی و ناهماهنگی تازگی بـه‌کـارگیری مضـامین سیاسی در قالب غزل باشد:

دل در شکنج زلف تو چون طفل بندباز　　گاهی رود به حلقه و گه تاب می‌خورد
ریزد عرق هـــر آن‌چـه ز پیشـانی فقیـر　　سرمایه‌دار جـای مـی نـاب مـی‌خـورد

(همان: ۱۳۸)

چنان‌که مشهود است واژه‌های دل، شکنج زلف، حلقه، تاب، عرق، و می ناب از واژگان خاص غزل‌اند، ولی از نظر محتوا و مضمون، بیت‌های اول و دوم هیچ تناسب و رابطه‌ای با هم ندارند؛ بیت اول از مطلبی دربارهٔ عشق زمینی سخن می‌گویـد، درحـالی کـه بیـت دوم مضمونی اجتماعی و انتقادی دارد.

از مطلبی که دربارهٔ عشق عارف و فرخی بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت کـه معشـوق فرخی آن‌چنان کلی است که می‌توان او را به‌صورت یک «کهـن‌الگـو» (archetype) تلقـی کرد. به‌عبارت دیگر، آن روح زنانهٔ مردانه، که از آن به «آنیموس» تعبیر می‌شود و در غـزل عاشقانهٔ فارسی به‌صورت معشوق جفاکار، و یا در غزل عرفانی به‌صورت معشوق آرمـانی جلوه می‌کند، در شعرهای عاشقانهٔ فرخی رخ می‌نماید. درحـالی کـه عـارف بـدون هـیچ ملاحظه و باکی نام معشوقه‌های خود را در دیوانش بیان می‌کند و صریحاً دربارهٔ عشق‌هـا و کام‌جویی‌های خود حرف می‌زند. اگرچه در این لذت‌ها و کام‌جویی‌های او نوعی حس درماندگی و ناسازگاری با جهان خارج یافته می‌شود (جعفری، ۱۳۸٦: ۱۵۹).

۵.۲ اسطوره در شعر فرخی و عارف

استفاده از اسطوره و شخصیت‌های اساطیری در شعر عارف و فرخی نسـبتاً فـراوان اسـت. آن‌ها به مناسبت‌های مختلف از این نمادهای اسطوره‌ای در شعرشان بهره برده‌اند.

عارف در ۲۱ قطعه شعر (شانزده غزل و پـنج تصـنیف)، از ۲۲ تـن از شخصـیت‌هـای اساطیری نام برده که در بین آن‌ها جم (۸)، رستم (۷)، کاوه، و ضحاک (٤) بسـامد بـالاتری دارند. در این بین از اساطیر دینی چون یوسف و یعقوب نیز غافل نمانده است.

فرخی نیز در ۲۱ غزل خود، از ۲۳ شخصیت اساطیری نام برده که در بین آن‌ها جمشید،

ضحاک، کاوه، و فرهاد هرکدام با پنج بار تکرار بالاترین بسامد را دارند و هم‌چنین نام یعقوب، یوسف، و سلیمان به‌منزلهٔ اساطیر دینی به‌چشم می‌خورد. نام شخصیت‌های غیر معروفی چون کشواد، کی‌آرش، و سیروس نیز درخور توجه است، ولی باید گفت هر دو شاعر غالباً از شخصیت‌های نسبتاً معروف و مشابه برای بیان اغراض نسبتاً مشترک، تاحدودی نزدیک به هم، بهره برده‌اند.

فرخی و عارف از این موضوع کاملاً آگاه بوده‌اند که با استفاده از اسطوره می‌توان عامهٔ مردم را علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی تحریک کرد، چراکه «عامهٔ مردم با اسطوره و افسانه‌ها دل‌بستگی بیش‌تری داشته‌اند و از آن‌جاکه همکاری با هیئت حاکمه برای ایشان به آن معنی که در مورد طبقهٔ روشن‌فکر و اهل فضل مصداقی داشته، مفهوم نیافته، ایشان پاسدار حقیقی اساطیر بوده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲٤۰).

فرخی در شعر خود ضحاک را نماد ظلم و ستم قلمداد می‌کند که باید به‌دست کاوه نابود شود. کاوه نماد انسان‌های انقلابی و کارگری جامعه است.

ضحاک عدو را به چکش مغز توان کوفت　　سرمشق گر از کاوه و حداد بگیرید

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۲۱)

یا:

خون‌ریزی ضحاک در این ملک فزون گشت　　کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید

(همان: ۱۳۲)

عارف نیز در شعر خود این دو شخصیت اساطیری را در تضاد با هم آورده است:

نابود باد ظلم چو ضحاک ماردوش　　تا بود و هست کاوهٔ حداد زنده باد

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۳۸)

استفاده از اسطوره در شعر هر دو شاعر ارتباط تنگاتنگی با مبارزهٔ آنان در برابر بیگانگان و دفاع از وطن دارد. درواقع آن‌ها هرگاه می‌خواهند در برابر استعمارگران موضع بگیرند از شخصیت‌های اساطیری یاد می‌کنند:

دیار کاوه لگدکوب اجنبی بود، آوخ　　کجاست سام و چه شد گیو نیو و رستم ایران؟

(همان: ۷۱)

کشور جم سربه‌سر پامال شد ازدست رفت　　پور سیروس ای خدا تا کی تحمل می‌کند

(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۲۹)

فرخی دولت‌های استعماری انگلستان و روسیه را تداعی‌کنندهٔ دو شخصیت خیانت‌کار اساطیری، یعنی سلم و تور، می‌داند که «ایرج ایران» را در محاصرهٔ خود قرار داده‌اند و در پی نابودی اویند:

حالیا کز سلم و تور انگلیس و روس هست　　ایرج ایران سراپا دست‌گیر و پای‌بست

(همان: ۱۹۳)

٦.۲ حمایت از طبقهٔ ضعیف و زحمت‌کش

عارف فقط در چهار غزل خود از طبقهٔ رنجبر و کارگر یاد کرده، درحالی که فرخی در ٢٤ غزل به این موضوع پرداخته است. او در چهارده غزل از کارگر، یازده غزل از دهقان، پنج غزل از فقیر، یک غزل از زحمت‌کش، و یک غزل از رنجبر حمایت کرده است. این نکته نشان می‌دهد که فرخی چون دهقان‌زاده است و مدتی از عمرش را به کارگری سپری کرده، در شعرش حمایت از طبقهٔ کارگر، دهقان، و زحمت‌کش جامعه بسیار دیده می‌شود؛ درحالی که این موضوع در شعر عارف کم‌تر نمود یافته است. احتمال می‌رود این امر ناشی از زندگی نسبتاً مرفه عارف باشد؛ چراکه او از نوجوانی به‌واسطهٔ صدای خوش پایش به دربار باز می‌شود و اگرچه به‌علت مناعت طبع از بسیاری صله‌ها و انعام‌ها چشم می‌پوشد، در مقایسه با زندگی فرخی، از ناز و نعمت بیش‌تری بهره‌مند بوده است.

میزان کاربرد موضوعات در شعر عارف

عنوان	تعداد	درصد
آزادی	۱۵	٪۸
وطن	٤۱	٪۲۲
انتقاد از دستگاه‌ها و رجال	٦۳	٪۳٤
اساطیر	۲۱	٪۱۱
حمایت از ضعیف	٤	٪۲
عشق	٤۰	٪۲۲

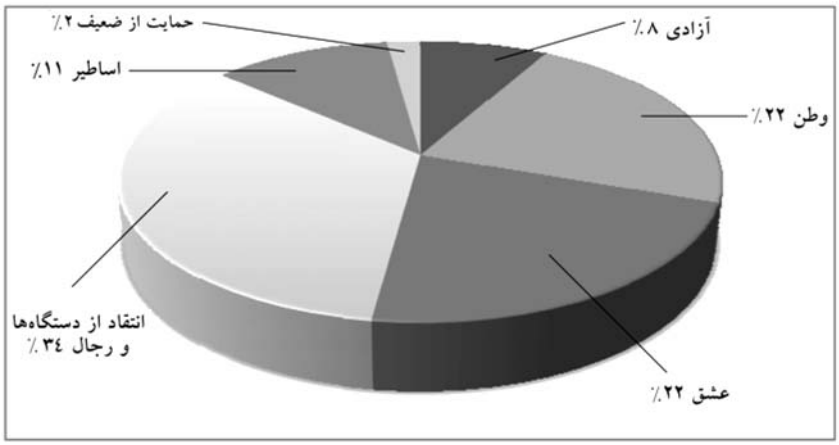

میزان کاربرد موضوعات در شعر فرخی

عنوان	تعداد	درصد
آزادی	۳۳	٪۱۵
وطن	۱٦	٪٤۱
انتقاد از دستگاه‌ها و رجال	٦۸	٪٦۳
اساطیر	۲۱	٪۲۱
حمایت از ضعیف	۲٤	٪٤
عشق	٦۸	٪٤۰

۳. میزان کاربرد موضوعات در شعر عارف

در غزلیات، تصنیف‌ها، مثنوی‌ها، و قصاید:

۱. **آزادی**: کل کاربرد پانزده بار؛ در غزل یازده بار و در تصانیف چهار بار.

۲. **وطن**: کل کاربرد ٤١ بار؛ در غزل ٢٤ بار، در مثنوی پنج بار، در قصاید یک بار، و در تصانیف یازده بار.

۳. **عشق** (مجازی و آمیخته به سیاست): کل کاربرد ٤٠ بار؛ در غزل ۳۱ بار و در تصانیف نه بار.

٤. انتقاد از عملکرد دستگاه‌ها و رجال دولتی: کل کاربرد ٦٣ بار؛ در غزل ٤٣ بار، در مثنوی نُه بار، در قصاید یک بار، و در تصانیف ده بار. در بین انتقادها، انتقاد از احمدشاه، رضاشاه، محمدعلی‌شاه، سلسلهٔ قاجار، قوام‌السلطنه، و وثوق‌الدوله تشخص ویژه‌ای دارد. انتقاد از عملکرد وکلا، وزیران، و مجلس نیز بارها آمده است. گفتنی است که بسامدهای مذکور بر اساس قالب شعر است نه تعداد کاربرد واژه‌ها.

٥. اساطیر: کل کاربرد ۲۱ بار؛ در غزل شانزده بار و در تصانیف پنج بار. در بین شخصیت‌های اساطیری، جمشید هشت بار، رستم هفت بار، کاوه و ضحاک چهار بار، سیاوش و داریوش سه بار، سام و کیخسرو و اسفندیار و گیو دو بار، و یوسف و یعقوب و سلیمان و سیروس و کیقباد و فریدون و سهراب و افراسیاب یک بار به‌کار رفته‌اند. بسامد اولیه در همهٔ موارد مربوط به قالب شعر است نه تک‌تک مصداق‌ها.

٦. حمایت از طبقهٔ ضعیف و زحمت‌کش: کل کاربرد چهار بار در غزل.

۴. میزان کاربرد موضوعات در غزل‌های فرخی

۱.**آزادی:** ۳۳ بار؛ در برخی از آن‌ها در جای ردیف به‌کار رفته است.

۲. وطن: ١٦ بار؛ در برخی از غزلیات به‌صراحت به واژهٔ وطن پرداخته شده، در بعضی از آن‌ها از ایران یاد شده، و در پاره‌ای از آن‌ها مفهوم آن آمده است.

۳. عشق (مجازی و آمیخته به سیاست): ۳۲ بار؛ در اغلب غزل‌ها از عشق با مفهوم کلی سبک عراقی سخن گفته شده و غالباً معشوق مبهم است و بیش‌تر رنگ و بوی وطن و آزادی و دیگر مفاهیم سیاسی ـ اجتماعی به خود می‌گیرد.

٤. انتقاد از عملکرد دستگاه‌های دولتی و رجال سیاسی: ٦٨ بار؛ اسم خاص بسیار

اندک است، واژه‌های مورد انتقاد عبارت‌اند از وکالت، وزارت، لیدرها، سرمایه‌داران، وکیلان، وزیران، پادشاه، مرتجعان، استبداد، مالک، کابینه، شحنه، مجلس، غنی، حاکم، وثوق‌الدوله، فقر، رضاشاه، سردار سپه، کارفرما، اشراف، زاهد، قوام‌السلطنه، و ... .

۵. اساطیر: ۲۱ بار؛ شخصیت‌ها: جمشید و فرهاد و ضحاک و کاوه پنج بار، اهریمن و رستم و تهمتن و شیرین و زال دو بار، سلیمان و پور سیروس و کی‌آرش و طهمورث و یوسف و یعقوب و رودابه و سیاوش و سودابه و هوشنگ و کیکاووس و قارون و کشواد و فریدون و سیروس یک بار.

٦. حمایت از طبقهٔ ضعیف و زحمت‌کش: ٢٤ بار؛ کارگر دوازده غزل، دهقان یازده غزل، فقیر پنج غزل، زحمت‌کش یک غزل، و رنجبر یک غزل.

گفتنی است که واژهٔ انقلاب نیز در شعر فرخی بسامد بالایی دارد. او در هشت غزل از واژهٔ انقلاب استفاده کرده که در برخی از آن‌ها ردیف قرار گرفته است.

۵. نتیجه‌گیری

حاصل سخن آن‌که این دو شاعر آزادی‌خواه و وطن‌دوست غالباً اندیشه، تفکر، همت، و زندگی خود را وقف استقلال وطن و آزادی مردم از جور استبداد کرده‌اند. اندیشه‌های مشترک و متقارن در اشعار آنان فراوان است. تفاوت دید آن‌ها به مسائل روز در برخی موارد به زندگی خانوادگی و شخصیت درونی آن‌ها برمی‌گردد. در شعر فرخی، به‌علت دهقان‌زاده‌بودنش، حمایت از طبقهٔ کارگر و زحمت‌کش جامعه فراوان دیده می‌شود، درحالی که این نکته در شعر عارف به‌علت برخورداری از زندگی نسبتاً مرفه نمود کم‌تری یافته است.

دید سیاسی فرخی عمیق و استوارتر از عارف است. زندگی سیاسی عارف نشان می‌دهد که در بسیاری از جریان‌های سیاسی گرفتار احساسات شده و فریب ظاهرسازی‌ها را خورده است، درحالی که فرخی دچار این احساسات نمی‌شود و غالباً موضعی پایدار و استوار اتخاذ می‌کند. فرخی مرامی سوسیالیستی دارد و به‌گونه‌ای پرتو این اندیشه‌ها بر سراسر *دیوان* او سایه افکنده است. عارف تصنیف‌پرداز و شاعری است که بخشی از زندگی او به عشرت‌طلبی و کام‌جویی‌های عاشقانه سپری می‌شود؛ حتی زمانی‌که شعر او رنگ ملی می‌گیرد و عنوان شاعر ملی دریافت می‌کند باز هم کام‌جویی و هوس را به‌کلی یک‌سو نمی‌نهد.

فرخی ستایش‌گر بزرگ آزادی است و عارف ستایش‌گر بزرگ مام وطن. فرخی سوسیالیست‌مآبِ انقلابی است و عارف عاشق‌پیشه‌ای وطن‌دوست.

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نشر نی.

آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲). *از صبا تا نیما*، تهران: زوار.

آژند، یعقوب (۱۳۸۵). *تجدد ادبی در دورهٔ مشروطه*، تهران: مؤسسهٔ تحقیقاتی و توسعهٔ علوم انسانی.

جعفری، مسعود (۱۳۸٦). *سیر رمانتیسم در ایران از مشروطه تا نیما*، تهران: نشر مرکز.

حاکمی، اسماعیل (۱۳۷٤). *ادبیات معاصر ایران*، تهران: اساطیر.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳٦۹). *نقد ادبی*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

سپانلو، محمدعلی (۱۳۷۵). *شهر شعر فرخی*، تهران: علم.

سپانلو، محمدعلی (۱۳٦۹). *چهار شاعر آزادی: جستجویی در سرگذشت و آثار عارف، عشقی، بهار، فرخی یزدی*، تهران: نگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *صور خیال در شعر فارسی*، تهران: آگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸). *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ترجمهٔ حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.

عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *دیوان*، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن.

فرخی یزدی، محمد (۱۳۸۹). *دیوان*، به کوشش حسین مکی، تهران: امیرکبیر.

مسرت، حسین (۱۳۸٤). *پیشوای آزادی: زندگی و شعر فرخی یزدی*، تهران: ثالث.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵). *چون سبوی تشنه، تاریخ ادبیات معاصر فارسی*، تهران: جامی.

یارشاطر، احسان (ویراستار) (۱۳۸۲). «انقلاب مشروطیت ایران»، از سری مقالات *دانش‌نامهٔ ایرانیکا*، تهران: امیرکبیر.